University of Sistan and Baluchestan

Journal of Historical Researches of Iran and Islam

Print ISSN: 2345 - 2099
Online ISSN: 2717 - 2953

Examining and Analyzing Iranian Identity in the Context of the Ilkhanate's Homogenization with Iranian Society

Moslem Soleimanian [1]✉ Zoleikha Amini [2] Marziyeh Jafarzadeh [3]

1.(Corresponding Author) Associate Professor, Department of History, Seyyed Jamal-edin Asadabadi University, Hamadan, Iran.E-mail: *m.soleimanian @ sjau.ac.ir*
2. Assistant Professor, Department of History, Seyyed Jamal-edin Asadabadi University, Hamadan, Iranz. E-mail: *amini@sjau.ac.ir*
3.PhD of Islamic History, Lorestan University Lorestan.Iran E-mail: *mrdhjfrzadh2@gmail.com*

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 24April2024

Received in revised form:10Augu2024

Accepted: 10Septe2024

Published online:5Nove2024

Key word:

Iran,
Iranian symbolic society,
Ilkhanate Dynasty,
Othering,
Similarization,
Adaptation,
Identity components

ABSTRACT

Following the fall of the Sassanian Empire in the first century of the Hijra and the subsequent Mongol invasions of Iran in the seventh century of the Hijra, which led to the collapse of the geographical, national, and social structures of Iran, Iranian historians sought to reproduce Iranian identity in the form of an idealized and symbolic community, in light of political, cultural, and geographical components. This research, utilizing descriptive and analytical methods along with Benedict Anderson's theory of the "imagined community," aims to answer the fundamental question of how Iranian historians of the Ilkhanate period reproduced Iranian identity and based on which approaches and components. The findings of the study indicate that Iranian historians during the Ilkhanate period had a shared ideal and perception of the culture, geography, and history of the Iranian land in ancient times. Through the power of imagination, creativity, and symbolism, and by employing approaches such as the redefinition of the concept of political power structures, othering, analogy-making, and alignment, as well as components such as the emphasis on the divine glory (farah), the Iranian style of governance, cultural achievements, and the geography of the Iranian territory, they sought to redefine the Iranian symbolic community and articulate the rationale for the existence of the Iranian state. In fact, the most significant action taken to achieve this aim was the intervention in the realm of history and historiography, whose importance and function lay in legitimization, and the historians of this period dedicated their efforts in this direction.

Cite this article: **Soleimanian, Moslem & Amini ,Zoleikha & Jafarzadeh, Marziyeh** (2024).***Examining and Analyzing Iranian Identity in the Context of the Ilkhanate's Homogenization with Iranian Society***. Journal of Historical Researches of Iran and Islam, vol 18, No.35 Pages:110-131.

DOI. 10.22111/jhr.2025.46713.3613

© The Author: **Moslem Soleimanian& Zoleikha Amini& Marziyeh Jafarzadeh**
Publisher: University of Sistan and Baluchestan

شاپا چاپی: ۲۳۴۵-۲۰۹۹
شاپا الکترونیکی: ۲۷۱۷-۲۹۵۳

پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام

بررسی و تحلیل هویت ایرانی در بستر همگون‌سازی ایلخانان با جامعه ایران

مسلم سلیمانی‌یان [1] ✉ زلیخا امینی [2] مرضیه جعفرزاده [3]

۱. (نویسنده‌مسئول) دانشیار گروه‌تاریخ، دانشگاه‌سیدجمال‌الدین‌اسدآبادی، همدان، ایران. m.soleimanian@ sjau.ac.ir

۲. استادیار گروه تاریخ، دانشگاه سیدجمال‌الدین اسدآبادی همدان، ایران z.amini@sjau.ac.ir

۳.دکتری تاریخ اسلام از گروه تاریخ ، دانشگاه لرستان. لرستان ایران .mrdhjfrzadh2@gmail.com

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:۱۴۰۳/۰۲/۰۵
تاریخ بازنگری:۱۴۰۳/۰۵/۲۰
تاریخ پذیرش:۱۴۰۳/۰۶/۱۵
تاریخ انتشار:۱۴۰۳/۰۸/۱۵

واژه‌های کلیدی:
ایران،
جامعه نمادین ایرانی،
ایلخانان،
غیریت‌سازی،
تشبیه‌سازی،
تطبیق‌سازی،
مؤلفه‌های هویتی.

چکیده

به دنبال سقوط ساسانیان در قرن اول هجری و سپس هجوم مغولان به ایران در قرن هفتم هجری و فروپاشی ساختارهای جغرافیایی، ملی و اجتماعی ایران، مورخان ایرانی درصدد بازتولید هویت ایران در قالب یک جامعه آرمانی و نمادین، در پرتو مؤلفه‌های سیاسی، فرهنگی و جغرافیایی برآمدند. تحقیق حاضر با استفاده از روش توصیفی، تحلیلی و نظریه «جامعه نمادین» بندیکت اندرسون می‌کوشد به این پرسش اساسی پاسخ دهد که مورخان ایرانی عصر ایلخانان چگونه و با استفاده از چه رویکردهایی و بر پایه چه مؤلفه‌هایی به بازتولید هویت ایرانی پرداختند؟ یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که مورخان ایرانی در دوره ایلخانان نوعی آرمان و تصور مشترک از فرهنگ، جغرافیا و تاریخ ایران‌زمین در دوران باستان داشتند و در پرتو قدرت تصور، تخیل و نمادپردازی و با استفاده از رویکردهایی همچون جابجایی مفهوم پایداری سیاسی، دیگرسازی، تشبیه‌سازی و تطبیق‌سازی و مؤلفه‌هایی همچون تأکید بر فره‌ایزدی، شیوه حکمرانی ایرانی، مفاخر فرهنگی و جغرافیای سرزمین ایران به بازنگری جامعه نمادین ایرانی و بیان علت وجودی مملکت ایران پرداختند. درواقع مهم‌ترین اقدام در راستای رسیدن به این منظور دخالت در مقوله‌ی تاریخ و تاریخ‌نگاری بود که اهمیت و کارکرد آن در جهت مشروعیت بخشی بوده و مورخان این دوره اهتمام خود را در این مسیر به کار گرفتند بود.

استناد: سلیمانی‌یان،مسلم و امینی، زلیخا و جعفرزاده، مرضیه (۱۴۰۳) ***بررسی و تحلیل هویت ایرانی در بستر همگون‌سازی ایلخانان با جامعه ایران***
،پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، پاییز و زمستان، ۱۴۰۳، دوره ۱۸، شماره ۲، شماره پیاپی۳۵، ص ۱۱۰-۱۳۱.

DOI. 10.22111/jhr.2025.46713.3613

© نویسندگان . **مسلم سلیمانی‌یان و زلیخا امینی و مرضیه جعفرزاده**
ناشر: دانشگاه سیستان و بلوچستان

پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام
شاپا چاپی: ۲۳۴۵-۲۰۹۹
شاپا الکترونیکی: ۲۷۱۷-۲۹۵۳
پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، دوره ۱۸، شماره ۳۵ پاییز و زمستان ۱۴۰۳

مقدمه

پیوند تصور و خیال با روح و جسم هرچند از امور متافیزیکی محسوب می‌شود ، اما در فرهنگ ایران زمین دارای جایگاهی بس رفیع و قابل قبولی است؛ تا جایی که مولانا انسان خیال‌مند را «صاحب جمال» می‌داند، زیرا تصور و خیال مقدمه رسیدن به واقعیت یا برگرفته از حقیقت‌های زندگی است. در بسیاری از آثار عرفانی نظیر تمهیدات عین‌القضات، غزلیات سنایی، مثنوی مولوی و غزلیات صائب تبریزی عنصر تصور، خیال و نمادسازی به فور مشاهده می‌شود. از این جهت می‌توان گفت تصور، خیال و نمادپردازی در واقع حاصل قدرت خلاقیت نخبگان ایرانی برای پویایی و بازتولید مؤلفه‌های هویت‌بخش ایران زمین در مواجهه با هنگامه‌های حساس بوده است. براین اساس می‌توان پذیرفت، موضوع هویت و خودآگاهی تاریخی یکی از موضوعات مهم در حوزه‌ی علوم اجتماعی و انسانی است. ایران به دلیل موقعیت جغرافیایی، تحولات مرزی و منطقه‌ای، همچنین تنوع قومی، زبانی و فرهنگی و قدمت تاریخی‌اش به عنوان یک مادر کشور که روزگاری برخی از دولت‌ها و سرزمین‌های پیرامون خود را نیز در بر می‌گرفت، بیش از گذشته نیازمند تعریف روشنی از هویت می‌باشد. در مورد هویت ایرانی و شکل‌گیری آن دیدگاه‌های متفاوتی ارائه شده که به طور کلّی می‌توان آنها را به دو گروه تقسیم کرد: نخست دیدگاهی که هویت ایرانی را بر ساخته‌ی دوره‌ی مدرن و به پیروی از تحولات اروپا می‌داند و دیگر دیدگاه تاریخی‌نگر که بر نقش نیروهای تاریخی درشکل‌گیری هویت ایرانی تأکید می‌نماید و برای آن ریشه‌های تاریخی قائل می‌شود (احمدی،۱۳۸۸ :۱۶۰). از آنجا که بعد از فروپاشی حکومت ساسانیان، نخستین اندیشمند ایرانی که به بهترین صورت از تصور و نمادپردازی برای احیای مؤلفه‌های هویتی ایران زمین استفاده کرد، حکیم ابوالقاسم فردوسی بود که با سرایش شاهنامه به بازتعریف جامعه نمادین ایرانی پرداخت. در حقیقت جامعه مورد نظر فردوسی نه یک جامعه واقعی بلکه یک جامعه نمادین و آرمانی بود که کارکرد مهم آن پیوند دادن همه ایرانیان به یکدیگر بود. به نظر می‌رسد استفاده از قدرت تصور، تخیل و نمادپردازی در دوره هجوم مغولان و ایلخانان به ایران وارد

مرحله حساسی شد. زیرا با هجوم مغولان و فروپاشی ساختارهای اجتماعی و جغرافیایی ایران زمین، مورخان دوره ایلخانی از جمله رشیدالدین فضل‌الله همدانی، عطاملک جوینی، قاضی بیضاوی، شرف‌الدین‌عبدالله شیرازی، عبدالله بن محمد القاشانی، حمدالله مستوفی قزوینی و محمد شبانکاره‌ای به عنوان نخبه‌گانی خلاق با آگاهی از گذشته فرمند و باشکوه جهان ایرانی، درصدد بازتعریف جامعه نمادین ایران زمین و بیان علت وجودی مملکت ایران در پرتو قدرت تصور و خیال‌پردازی و با استفاده از رویکردها و مؤلفه‌های مختلف برآمدند. با توجه به این رویکرد است که می‌توان به بازشناسی و بازیابی هویت در تاریخ ایران پرداخت و این امر با تکیه بر نظریه‌ی تداوم تاریخی» و رهیافت جامعه‌شناسی تاریخی صورت می‌گیرد.

بر این اساس نوشتار حاضر تبیین رویکردها و مؤلفه‌هایی مورد نظر مورخان ایرانی عصر ایلخانان در بازتعریف جامعه نمادین ایرانی را در دستور کار دارد و می‌کوشد به این پرسش اساسی پاسخ دهد که مورخان ایرانی عصر ایلخانان چگونه و با استفاده از چه رویکردهایی و بر پایه چه مؤلفه‌هایی به بازتولید هویت ایرانی پرداختند؟ در پاسخ این فرضیه را واکاوی می کند که: مورخان دوره ایلخانی، برای بازتعریف و تشخص‌بخشی به جامعه نمادین ایرانی و بیان ریشه‌های تاریخی مملکت ایران در پرتو زبان و خلاقیت به اتخاذ رویکردها و مؤلفه‌های مختلفی دست یازیدند؛ هر چند مرحله اصلی شکل‌گیری هویت ایرانی به دوره باستان بر می‌گردد. اما به دلیل استمرار آگاهی ایرانیان به مفهوم هویتی ایران، این مفهوم در دوره‌های بعدی همچنان در آگاهی ملی ایرانیان وجود داشته است. از آنجا که این مفهوم قابل انطباق با ایران شهر و آیین شهریاریِ باستانی بوده و عامل امتیازبخشِ این سرزمین از واحدهای سیاسی و جغرافیاییِ دیگر می‌باشد. که با توجه به حضور گسترده‌ی مفهوم هویت ایرانی در ذهن نخبگان فرهنگی جامعه، می‌توان از جمله عوامل بازیابی تدریجی مفهوم هویت ایرانی در بستر مؤلفه‌های تاریخ‌نگارانه در دوره مورد بحث دانست. شواهد حاکی از آن است که هویت ایرانی در اندیشه‌ی مورخان این دوره در سه مؤلفه‌ی: الهی بودن مقام سلطنت، فرّه ایزدی و جغرافیا قابل بررسی می‌باشد. هدف و ضرورت تحقیق حاضر با استفاده از روش توصیفی- تحلیلی مبتنی بر چگونگی تحقق این وظیفه خطیر توسط مورخان ایرانی در دوره ایلخانان با استفاده از تئوری جامعه نمادین بندیکت اندرسون خواهد بود.

پیشینه تحقیق

اغلب تحقیقاتی که راجع به تاریخ‌نگاری دوره ایلخانان انجام‌شده بدون چارچوب مفهومی و نظری صورت گرفته است؛ به‌عنوان نمونه الهیاری (۱۳۸۲) در مقاله «بازنمایی مفهوم ایران در جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله همدانی» به تبیین نظریه سلطنت و مفهوم ایران و ایران‌شهر در جامع التواریخ رشیدی پرداخته است. آقاجری و فضلی‌نژاد (۱۳۸۸) در مقاله «بازیابی مفهوم ایران‌زمین در آثار و آراء حمدالله مستوفی قزوینی» به بررسی مفهوم ایران‌زمین در نزهه‌القلوب، ظفرنامه و تاریخ گزیده پرداخته‌اند. فضلی‌نژاد (۱۳۹۲)، در مقاله «بازنمایی سیمای کیانیان در تاریخ‌نگاری و حماسه‌سرایی دوره ایلخانان» به بررسی جایگاه کیانیان در تاریخ‌نگاری ایلخانی به‌ویژه در ظفرنامه حمدالله مستوفی و غازان‌نامه نوری‌اژدری پرداخته است. فضلی‌نژاد (۱۳۹۳) در مقاله «ایران‌زمین در تاریخ‌نگاری ایلخانان و ممالیک» درصدد مقایسه تاریخ‌نگاری ایران در دوره ایلخانان با تاریخ‌نگاری ممالیک مصر بوده و تقابل ایران و عرب را برجسته‌سازی نموده است. ملویل (۱۳۹۳) در مقاله «تاریخ‌نگاری در دوره مغول» تنها به توصیف و نقد شکلی و محتوایی تاریخ‌نگاری دوره ایلخانان پرداخته است و سرانجام زرین‌کمر و محسنی (۱۳۹۷) در مقاله «هویت ایرانی در متون ادبی- تاریخی عصر ایلخانی» به این نتیجه دست‌یافته‌اند که متون ادبی و تاریخی در احیای هویت ایرانی از طریق چهار مؤلفه آثار تمدنی، پادشاهی، دین اسلام و زبان و ادب فارسی مؤثر بوده‌اند. همچنین شمس، اسماعیل؛ سهراب یزدانی (۱۳۸۴) در مقاله «بررسی مفهوم ایران‌زمین و نقش آن در علت وجودیدولت-ملت در ایران» تنها مقاله‌ای است از چارچوب نظری و مفهومی استفاده نموده و الهام‌بخش مقاله حاضر بوده ازاین‌جهت رویکرد مقاله حاضر بدیع و نو می‌باشد.

چارچوب مفهومی

تحقیق حاضر با الهام از نظریه جامعه نمادین بندیکت اندرسونBenedict Anderson به نگارش درآمده است. جامعه نمادین، فرضی، مجازی یا تصوری نخستین بار توسط بندیکت اندرسون در دوره معاصر ابداع شد. او ملت را نوعی جامعه تصوری یا نمادین تعریف می‌کند که اعضای آن بدون کوچک‌ترین شناخت از هم‌وطنان خود در سطوح مختلف، احساسی یگانه و قلبی و تصویری نمادین از پیوندها و دلبستگی‌هایشان دارند (اندرسون،۱۵:۱۳۹۳). ازنظر اندرسون، جامعه نمادین در غیاب جامعه و دولت واقعی شکل می‌گیرد (شمس، اسماعیل؛ یزدانی، سهراب، ۱۳۸۴: ۸۳)؛ زیرا جامعه تصوری یا نمادین تجلی و تبلور علائق، آرزوها و خواسته‌های مشترک یک ملت است و می‌تواند خلأها و گسست‌های عاطفی را ترمیم کند. در این جامعه، مردم بااحساس تعلق اشتراکی نسبت به

جامعه، پیوندهای خود را استحکام می‌بخشند. جامعه نمادین ریشه در جامعه واقعی گذشته دارد که در آن مفهوم زمان منقطع شده و دچار ازهم‌گسیختگی شده است. اهمیت جامعه نمادین و تصوری در این نکته نهفته است که ملت‌هایی که فاقد چنین جامعه‌ای باشند در مرحله ملت‌سازی واقعی با مشکلات و چالش‌های عمده‌ای مواجه خواهند شد (اندرسون، ۱۶:۱۳۹۳)؛ بنابراین با عنایت به نظریه اندرسون می‌توان گفت به دنبال سقوط ساسانیان و ازهم‌گسیختگی اجتماعی و سیاسی و نبود دولت ملت واقعی، برای نخستین بار جامعه نمادین در پرتو توجه به مؤلفه‌های هویتی دوره ایران باستان، از سوی عناصر ایرانی مطرح شد. تفکر الهی بودن مقام سلطنت، فرهمند بودن پادشاه و افتخار به نسب، با سقوط سلسله‌ی ساسانی از بین نرفت و از طریق نظریه‌پردازان سیاسی، دبیران، وزیران و مورخانِ ایرانی به دوره‌های بعد انتقال داده شد (آریان‌فر،۵:۱۴۰۲). به‌طوری‌که بازتاب این اندیشه را در کتاب تاریخ بیهقی (۲۵۳۶: ۱۱۵)، نصیحه‌الملوک غزالی (۱۳۵۱: ۸۱) و سیاست‌نامه خواجه‌نظام‌الملک (۱۳۹۴: ۱)، به‌وضوح می‌توان دید.

با ورود اسلام به ایران این سنت، فراموش نشد. به‌طوری‌که اکثر حکومت‌های محلی در قرون نخستین اسلامی، نسبِ خود را به پادشاهان باستانی پیش از خود رساندند (رجوع شود به: بیرونی، ۱۳۶۳: ۶۳؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۲۲– ۳۲۱؛ مستوفی، ۱۳۶۴: ۳۷۶). تداوم این اندیشه در متون تاریخی عهد ایلخانی نیز قابل‌بررسی می‌باشد. در حقیقت این مؤلفه‌ها به‌عنوان اساس و پایه جامعه نمادین ایرانی عمل می‌کرد که همه اقوام ایرانی به آن تمسک جستند؛ اما هجوم مغولان به ایران و تباهی زیرساخت‌های اجتماعی و سیاسی در ایران از سنخ دیگر و آن‌قدر شدید بود که نیاز به عکس‌العملی متناسب با آن داشت که این بار هم نویسندگان و مورخان دوره ایلخانان به‌عنوان داعیه‌دار معرفی و تشخص‌بخشی به جامعه نمادین ایرانی از طریق اتخاذ رویکردهای متنوع و معرفی مؤلفه‌های فرهنگی، اجتماعی، تاریخی و جغرافیایی و بیان علت وجودی هویت ایرانی بر آمدند. از این جهت یکی از مفاهیمی که در ذیل جامعه نمادین مطرح می‌شود، علت وجودی است. علت وجودی عبارت است مفهومی نسبتاً دقیق، روشن و فراگیر از هویت که برای اعضای یک ملت قابل درک و فهم باشد و به این پرسش پاسخ دهد که چرا یک ملت و دولت می‌بایست به صورت مستقل ادامه حیات دهد؟ (میرحیدر، ۱۳۷۱: ۶۹). علت وجودی جدا از آنکه علت بقای یک ملت و دولت را تبیین می‌کند، عامل یکپارچگی و پیدایش یک جامعه را نیز سبب می‌شود (مجتهدزاده،۳۲:۱۳۸۱)؛ بنابراین مورخان ایرانی دوره ایلخانی با استفاده از تداوم مؤلفه‌های هویتی ایران باستان در صدد بازتعریف و بازتولید جامعه نمادین ایرانی و بیان علت وجودی مملکت ایرانی برآمدند.

الف) رویکردها

۱.جابجایی مفهوم قدرت

یکی از مهمترین رویکردهای مورخان دوره ایلخانان برای معرفی و تشخص‌بخشی به جامعه نمادین ایرانی و تداوم مؤلفه‌های هویتی ایرانی از طریق جابجایی مفاهیم مرتبط با قدرت، صورت گرفت. نخستین مورخ دوره ایلخانان که از رویکرد جابجایی در مفهوم قدرت استفاده کرد، قاضی بیضاوی بود که در کتاب نظام‌التواریخ (تألیف حدود ۶۴۷ ه‍ق) این رویکرد را ابداع کرد. بدین صورت که با سقوط خلافت عباسی در سال ۶۵۶ هجری، تاریخ تحولات دارالاسلام عربی را به عنوان ذیل تاریخ ایران معرفی کرد (بیضاوی،۱۳۱۳: ۲). این در حالی بود که تا زمان بیضاوی، تحولات ایران در ذیل تاریخ خلافت عباسی مطرح می‌گردید. چارلز ملویل در مقاله «از آدم تا اباقا، برقراری ترتیب تازه در تاریخ توسط قاضی بیضاوی»، به ایجاد رویکرد جابجایی در قدرت سیاسی توسط بیضاوی پرداخته که در نتیجه آن به این نتیجه دست یافته که دودمان‌های ایرانی حدود ۷۷ درصد و تاریخ دارالاسلام عربی تنها ۱۸ درصد حجم نظام‌التواریخ را شکل می‌دهند و در آن بر اهمیت حکومت صفاریان به عنوان نخستین دولت ایرانی تأکید شده است (ملویل،۱۳۸۷:۱۷-۱۴). جدا از آن بیضاوی با استفاده از رویکرد جابجایی در قدرت سیاسی، سلغریان ترک زبان را در شمار دودمان‌های ایرانی قرار می‌دهد که حاکی از تلاش وی برای بازتولید و تداوم جامعه نمادین ایرانی می‌باشد (بیضاوی، ۱۳۱۳: ۲۵). ملویل اعتقاد دارد که رویکرد جابجایی در قدرت سیاسی بخشی از برنامه تبلیغاتی خاندان جوینی بوده است (ملویل،۱۳۹۳: ۲۱۵). نکته مهم دیگر در اتخاذ رویکرد جابجایی توسط بیضاوی این است که وی نخستین مورخ دوره ایلخانان است که ایلخانان را بخشی از حاکمان ایرانی قلمداد کرده است، به صورتی که حاکمان ایلخانی تا زمان نویسنده در دوره اباقا در انتهای فهرست سلاطین و پادشاهان مستقل ایرانی معرفی می‌شوند (بیضاوی،۱۳۱۳:۱۵). اهمیت رویکرد بیضاوی در این مهم نهفته است که در زمان نگارش اثرش، هنوز مدت زیادی از بحران هجوم مغولان به ایران نگذشته بود و وی در کوتاه‌ترین زمان ممکن در صدد احیای جامعه نمادین ایران با استفاده از جابجایی مفاهیم و تطبیق و همگون‌سازی مغولان با سرنوشت تاریخی جامعه ایرانی برآمده است. از ین جهت رویکرد وی به عنوان سرمشقی برای مورخان بعدی از جمله بناکتی، مستوفی و شبانکاره‌ای درآمد.

۲.غیریت‌سازی و تشبیه‌سازی

یکی دیگر از رویکردهایی که مورخان ایرانی در دوره ایلخانان جهت بازتولید و باز تعریف جامعه نمادین ایرانی، استفاده نمودند، غیریت‌سازی مغولان و همانندسازی هجوم آنها به ایران زمین بود؛

زیرا در تفکر مورخین دوره ایلخانی این گونه دیگری‌سازی و همانندسازی ضمن آنکه باعث برانگیخته شدن حس تعصب و مفاخر قومی اقوام ایرانی در مواجهه با هجوم مغولان به عنوان عناصری بیگانه می‌شد، کارکردی هویت‌بخش نیز داشت. در چنین نگاهی، رویکرد دیگری بودن مغولان برجسته‌سازی شده است تا جایی که بعضی از محققین نقش مورخان دوره ایلخانی را به عنوان نوعی مصالحه توهم‌آمیز بین عنصر مغول و ایرانی معرفی قلمداد کرده تا وحدت سرزمینی ایران تداوم پیدا کند (طباطبایی،۱۳۸۴: ۴۰۹). در حالی که شواهد تاریخ‌نگاری دوره ایلخانی حکایت از تکاپوی آگاهانه مورخان ایرانی این دوره برای بازتولید و معرفی جامعه نمادین ایرانی بدون سازش و تبانی با عنصر مغول دارد؛ زیرا مورخان این دوره بویژه جوینی در جهانگشا، اژدر نوری در غازان‌نامه، حمدالله مستوفی در ظفرنامه، صاحب در دفتر دلگشا، احمد تبریزی در شهنشاه‌نامه یا چنگیزنامه و رشیدالدین فضل‌الله همدانی در جامع‌التواریخ در کنار اولویت قرار دادن بازتعریف جامعه نمادین ایرانی به معرفی کردار زشت و هراسناک عنصر مغولی و حماسه‌های قهرمانان ایرانی در مصاف با هجوم مغولان نیز می‌پردازند (فضلی‌نژاد، ۱۳۹۲:۱۶۵). به عنوان نمونه، رشیدالدین فضل‌الله همدانی در نامه‌های خود به فرزندانش با ادبیات صریح و تندی تنفر خود را نسبت به عنصر مغول و ترک ابراز داشته و از ستمگری، جباریت، تعدی، اعمال خود سرانه آنها یاد کرده و در توصیف مقاومت «تیمور ملک» فرمانروای خجند در مواجهه با هجوم مغولان، تصویر قهرمانانه‌ای که جوینی به دست داده، مجدداً ارائه کرده است (همدانی،۱۳۳۸: ۳۵۸). مورخان ایرانی دوره ایلخانان در آثار خود ضمن تشبیه‌سازی حاکمیت مغولان بر ایران به بازتولید جامعه نمادین ایرانی در پرتو تداوم و احیای مفهوم دوگانه و کهن ایران و توران و بازتفسیر آن در دوره خود پرداخته و بدین وسیله احساسی یگانه در مردم ایران نسبت به مغولان به عنوان عناصری غیرخودی ایجاد کردند. نگاه حماسی و حسرت‌بار جوینی و شبانکاره‌ای به هجوم مغولان و همانندسازی و پردازش‌گری صحنه‌های ایران و توران، بخصوص تشبیه‌سازی سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه با حاکمان ایران باستان مرحله‌ای بسیار مهم از رویکردها و تکاپوهای مورخان ایلخانی در بازتعریف جامعه نمادین ایران در مواجهه با سلطه مغولان بود (جوینی، ۱۳۷۵: ۱/۳۰–۲۰؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۷۶: ۲۳۲). رد پای این تفکر در منابع تاریخ‌نگاری ایرانی حتی دوره بعد از سقوط ایلخانان قابل پی‌گیری است. در این نوع رویکرد، تورانیان، مغولان و ترکان یکسان قلمداد شده و با هجوم هپتال‌ها به ایران در دوره انوشیروان و یا هجوم ترکان و تورانیان به ایران در عصر فردوسی، با زبانی حماسی شبیه‌سازی است. به عنوان نمونه زکریا قزوینی، منشأ دشمنی‌های ایران و ترکان را به عصر حماسی و قتل ناحق و غدرگونه سیاوش توسط افراسیاب تورانی و تداوم این انگاره تا زمان خود مرتبط می‌سازد (قزوینی،۱۳۷۱:۱۸۰–۱۷۹). در این رویکرد، ایرانیان به عنوان مردمی معرفی

شده‌اند که بر اهمیت جیحون به عنون مرز بین ایران و توران به عنوان منطقه‌ای که حتی پیامبر اسلام بر تقدس آن اشاره کرده، تأکید می‌کردند. به صورتی که از پیامبر چنین نقل می‌کردند که: «...در شب اسراء در آسمان چهارم... پرسیدم جیحون کجاست؟ گفت رودخانه ای است به خراسان، هر کس در کرانه آن در رختخواب نیز بمیرد روز رستاخیز همچون یک شهید بپا خواهد خاست. گفتم: ای جبرئیل چرا چنین است؟ گفت: زیرا ایشان دشمنی به نام ترک دارند که گلاویز شدن با ایشان، دشوار و پیرپزی بر ایشان کم سود است، کسی که ترسی از ایشان بر دلش فرود آید روز رستخیز با شهیدان از گور برآید» (قزوینی،۱۳۷۱، ۵۹۸). شبانکاره‌ای در تلاش برای شبیه‌سازی مغولان با تورانیان، قراقروم را همان مرکز سیاسی افراسیاب تورانی معرفی می‌کند (شبانکاره‌ای،۱۳۷۶، ۲۳۵). همچنین در این رویکرد، هجوم جغتاییان بیابانگرد و فاقد سنت دیوانسالاری (گروسه، ۱۳۶۵، ۵۳۶). به فرماندهی براق‌خان به شهرهای خراسان به صورت تهاجم تورانیان به ملک ایران تعبیر شده و از اباقا به عنوان شاهی ایرانی که به مصاف عنصر بیگانه و غیر رفته است، یاد شده (همدانی،۱۳۳۸: ۷۶۶-۷۶۵) و از خانات مسلمان و فاقد فرهنگ و تمدن ماندگار قبچاق (گروسه،۱۳۶۵: ۶۴۹). نیز به عنوان «لشکری مغول ناپاک‌تر از عفاریت و غول زیادت تر از قطره باران» نام برده شده است (شیرازی،۱۳۶۹، ۵۰)

۳.تطبیق سازی سلاطین ایلخانی و حاکمان محلی ایران

مورخان دوره ایلخانان به صورت آگاهانه و زمان‌مند از رویکردهای مختلف برای بازتعریف جامعه نمادین ایرانی استفاده می‌نمودند؛ زیرا در حالی که در رویکرد اولیه، هجوم مغولان به عنوان تقابل توران و ایران برجسته شده است، با فروکش کردن هجوم مغولان و استقرار ایلخانان در ایران، در صدد تطبیق‌سازی حاکمان ایلخانان با حاکمان ایرانی برآمدند. از این جهت می‌توان گفت رویکردهای مختلف مورخان در این دوره دارای سیالیت بوده است. یکی از رویکردهای مورخان ایرانی دوره ایلخانی در بازتعریف جامعه نمادین ایران، تلاش برای تطبیق‌سازی قلمرو ایلخانان با قلمرو ساسانیان بود. در این خوانش ادعای حاکمیت ایلخانان بر جهان شرقی مدیترانه‌ای از جمله آسیای صغیر، ارمنستان صغیر و انطاکیه با سیاست‌های ساسانیان در این مناطق منطبق می‌شود و اسلام آوردن ایلخانان نیز موجب شمول آنها در دایره دولت- ملت ایرانی می‌شود. این مهم که پطروشفسکی ادعای رشیدالدین همدانی در مورد افزودن سرزمین مصر به ممالک ایران را مبالغه آمیز می‌داند (پطروشفسکی، ۱۳۵۹، ۱۶)؛ که حاکی از تلاش مورخان دوره ایلخانان برای بازتولید جامعه نمادین ایرانی از طریق تطبیق‌سازی می‌باشد. در این رویکرد، جهان عرب (دولت ممالیک مصرو شام)، ایرانیان

را به رافضی بودن متهم ساخته، در نتیجه مورخان ایرانی تمام تلاش خود را برای تطبیق‌سازی حاکمان ایلخانان به عنوان نمایندگان جامعه ایرانی در مواجهه با جهان اعراب معطوف کردند (جوینی، ۱۳۷۵: ۱۹-۱۸). از این جهت مورخان ایرانی با هوش و خلاقیت بالا در عین حال که مغولان و حاکمان ایلخانی را به عنوان عناصری بیگانه و غیره خودی معرفی نمودند، به فراخور مصالح جامعه ایرانی و در بعد سیاست خارجی آنها در مواجهه با جهان اسلام، به مصالح و منافع قومی، دینی و تاریخی ایران نیز عنایت کامل داشتند. بر اثر این تکاپوها بود که اهل‌سنت اعتقاد داشتند، ایرانیان و شیعیان خواهان تجدید و تداوم «فره‌ایزدی» و شکوه شاهنشاهی باستانی بوده و با خوشحالی زایدالوصفی به مقایسه «فره یزدان» و عروج و زنده بودن کیخسرو کیانی در میان زرتشیان و «نص» و ظهور امام دوازدهم در نزد شیعیان می‌پردازند (قزوینی رازی،۱۳۳۱: ۱۳۴؛ بیانی ۱۳۶۷: ۵۷۷-۵۷۶). در این رویکرد، غازان به عنوان «پادشاه جهان» در برابر «امیر شام» معرفی می‌شود (آقسرائی،۱۳۶۲: ۲۷۶) همچنین ابن‌الفوطی، در کتاب حوادث الجامعه، در ذکر حوادث ۶۹۶ ه.ق. از عدل و احسان غازان خان نام می‌برد می‌نویسد که مردم به سبب عدل و داد غازان‌خان برای دولت او، آرزوی دوام را داشتند. وی از زیارت حرم امام علی (ع) و امام حسین (ع) توسط غازان چنین می‌نویسد: «.. آنگاه رهسپار حله شد و قصد مشهد علی (ع) نمود. ضریح شریف را زیارت کرد و به علویان اموالی گزاف حواله کرد. پس رهسپار مشهد حسین (ع) شد و آن جا را نیز زیارت کرد و علویان را مالی بخشید و .... قبر سلمان فارسی را زیارت کرد و فقرای مجاور آن را مالی بخشید» (ابن‌الفوطی، ۱۳۸۱، ۲۹۷-۲۹۶) و وی در ادامه در ذکر حوادث سال ۶۹۸ ه.ق. نیز به اقدامات مذهبی غازان در حله و بغداد و کمک‌هایی را که غازان به علویان و شیعیان ذکر می‌کند (همان، ۲۹۹). خواجه رشیدالدین نیز همواره با افتخار از غازان به عنوان سلطان نام می‌برد، عنوانی که برای پادشاهان مسلمان به کار می‌رفت: «پادشاه اسلام، ناصر دین‌الله، سلطان محمود غازان ...» (همدانی، ۱۳۷۴: ۲۰۱) و رشیدالدین، در تاریخ مبارک غازانی هر جا که از غازان نام برده از وی به عنوان «پادشاه اسلام» و «پادشاه اسلام خلد ملکه»، نام برده است (همدانی، ۱۳۵۷،۹۷، ۱۰۰،۱۹۱،۱۹۳، ۱۹۶، ۲۰۰،۲۰۱، ۲۰۷،۱۲۵، ۱۲۴،۸۳، ۸۲). وی همچنین اولجایتو را «شهنشاه اسلام» خوانده می‌شود (همدانی، ۱۳۷۴: ۱۳) و با ذکر آیه‌ای از قران از غازان خان نام می‌برد: «داستان غازان خان طاب الله ثراه و جعل الجنه مثواه» (همدانی،۱۳۵۸:۱۴) بناکتی نیز پیرامون اسلام آوردن غازان، آن را چنان توصیف کرده که از ابتدای آفرینش خدا نور اسلام را در دل غازان قرار داده بوده است و چنین می‌نویسد: «چون حق تعالی در ازل دل غازان را به نور توحید منور و مزین گردانیده بود، ... و غازان خان در حمام غسل کرده و به جامه‌ی شیخ سعدالدین حموی ملبس شد و بر بالای قصر برآمد و در پایه تخت به قدم تواضع به حضرت آفریدگار بایستاد و شیخ صدرالدین

ابراهیم حموی کلمه شهادتین تلقین کرد و ...تمامت لشکریان به موافقت او مسلمان شدند ...» (بناکتی، ۱۳۴۸: ۴۵۵-۴۵۴). وی در ادامه با سرودن اشعاری در وصف و مدح غازان خان، وی را سلطان اسلام، خسرو صاحب زمان، مهدی آخرالزمان، نام برده و چنین سروده است:

ای فلک قدر ملک سیرت محقق شد که تو**** هستی از قول پیمبر خسرو صاحب زمان
مهدی آخر زمانی بر گفت شاها گواست**** کز علی شیر خدا داری نصیب بی کران
(بناکتی، ۱۳۴۸: ۴۶۶)

هرچند شکست غاران در نبرد مرج‌الصفر، در مصاف با ممالیک مصر، اندیشه احیای جامعه نمادین ایرانی را حداقل در سمت مرزهای‌غربی با چالش مواجه ساخت؛ زیرا بر اثر این شکست، سلطه بر دریای مدیترانه و رود نیل برای همیشه از تهاجم مغول مصون ماند و ایرانیان به قلمرو «هرات تا فرات» بسنده کردند که از جهت فرهنگی، اقتصادی و سیاسی یادآور اهمیت اعتبار، عظمت و شکوه گذشته ایرانیان است. (بیانی، ۱۳۶۷، ج ۳/ ۱۰۱۷). توصیف نبرد ایلخانان با ممالیک با استفاده از اشعار حماسی فردوسی و تطبیق‌سازی مواجهه ایلخانان با ممالیک مصر و شام به مصاف عرب و عجم توسط مورخان ایرانی، از جمله شاخصه‌های دیگر این رویکرد برای بازتعریف جامعه نمادین ایرانی می‌باشد (آقسرائی، ۱۳۶۲:۲۷۳، ۲۷۷). این تطبیق‌سازی از سوی بعضی از مورخان عرب زبان نیز پذیرفته شده بود. به عنوان نمونه «قلقشندی» ضمن نام بردن از «ایران» به عنوان واحد سیاسی مستقل و دارای هویت و مرز مشخص، از «مملکت ایران» به عنوان «مملکت خسروان» و «کشوری که از عهد اکاسره تا کنون از جیحون تا فرات و از دریای فارس و دریای هند تا دریای طبرستان را شامل می‌شده»، یاد کرده و مغولان را «صاحب ایران» یا شاه ایران قلمداد کرده و مؤلفه «پادشاهی» را به عنوان فصل مشترک ایلخانان و ایران باستان مورد امعان نظر قرار داده است (قلقشندی، ۱۳۸۱،۲۷۲، ۳۱۶،۳۱۷،۳۴۴). در حقیقت قلقشندی، از «پادشاهی ایران که مملکت خسروان است به خاندان هولاکو رسیده»، گویی که بین ساسانیان تا ایلخانان دوره حاکمیت اعراب بر ایران را حذف نموده است (قلقشندی، ۱۳۸۱، ۲۵۶). مستوفی در ظفرنامه که سال‌ها بعد از شاهنامه سروده است، برخی از ابیات مربوط به نامه رستم سردار ایرانی در نبرد قادسیه خطاب به سعد بن ابی وقاص را با جابجایی از قول یزدگرد ساسانی نقل و خود ابیاتی به آن می‌افزاید:

به ارکان دولت نگه کرد شاه چنین گفت با سروران سپاه

ز شیر شتر خوردن و سوسمار — عرب را بجایی رسیدست کار
که ملک عجمشان کند آرزو — تفو باد بر چرخ گردان تفو
به قوم عرب پاسخ آورد شاه — شما را نبد هرگز این پایگاه
بلی بی نوایی و بیچارگی — فکند این چنین تان به آوارگی
چو دیدند این کشور چون بهشت — هوا این هوس در شما ان سرشت

(مستوفی،۱۳۷۷: ۲۳۳)

مورخان دوره ایلخانان در پردازش‌گری جامعه‌نمادین و بیان علت وجودی هویتی انسان ایرانی مرزبندی با اعراب (دولت ممالیک مصرو شام) را رعایت می‌کنند؛ زیرا از نگاه آنها ایرانیان دارای شاخصه‌هایی هستند که عنصر عرب (دولت ممالیک مصر و شام و عباسیان) فاقد آن است. به نظر آنها «متابعت عباسیان فاسق فاجر زانی بی وضوح بینتی و برهان حجتی واجب نیست» (القاشانی، ۱۳۸۴:۹۴). در دیدگاه مورخان عصر پسا ایلخانی روحیه اعراب با نظم و آبادانی ناسازگار است و آنها مظهر «اشداً کفراً و نفاقاً» هستند (یزدی، ۱۳۲۶:۱۳۳). جدا از موارد فوق، هجوم مکرر خانات قبچاق به آذربایجان، تعهد و وظیفه‌ای را که بر عهده یک حاکم ایرانی بود، برای سلاطین ایلخانی ترسیم کرد، به همین جهت مورخان ایرانی دوره ایلخانی، با استفاده از رویکرد تطبیق‌سازی، ایلخانان را به عنوان مدافعان سرزمین ایران معرفی می‌کردند.

ب) مؤلفه‌ها

۱- مدل حکمرانی ایرانی

مورخان ایرانی دوره ایلخانان جهت مفهوم پردازی، پردازش‌گری و بازتعریف جامعه‌نمادین ایرانی، در کنار اتخاذ رویکردهای مختلف به مؤلفه‌های مختلف هویتی نیز عنایت داشتند. یکی از این مؤلفه‌ها شیوه صحیح حکمرانی ایرانی بود. آنها به خوبی می‌دانستند بازتعریف جامعه نمادین ایرانی بدون توجه به تداوم مؤلفه‌های فرهنگی و تاریخی ایران باستان نارسا و نامفهوم خواهد بود. یکی از مهم‌ترین مورخان ایرانی دوره ایلخانان که بیشترین توجه و عنایت به شیوه حکمرانی ایرانیان و نظریه سلطنت ایرانی مبذول کرده است، رشیدالدین فضل‌الله همدانی می‌باشد (الهیاری،۱۳۸۲: ۴۹). وی در سوانح‌الافکار رشیدی از ایران با عناوینی همچون «ممالک ایران»، «ولایات ایران» و از حاکم ایلخانی تحت عنوان «خسرو ایران» و از اولجایتو با عنوان «شاهنشاه» نام می‌برد (همدانی،۱۳۳۸ :۵)؛ و به فرزندانش تذکر می‌دهد که میراث‌دار انوشیروان ساسانی و حاکم بر سرزمین ساسانیان هستند و

همچون انوشیروان می‌بایست با عدالت حکمرانی کنند. آنگاه برای تأکید سخن خود بر اداره صحیح مملکت، در چند جا از اشعار سعدی به صورت تمثیل استفاده می‌کند و از قول علامه مطهر حلی از ایران تحت عنوان «یگانه و دستور ایران» ذکر می‌کند (همدانی،۱۳۷۱: ۲۴۲). گرچه رشیدالدین فضل‌الله همدانی دارای آثار متنوعی بوده است اما بیشترین تکاپوی وی برای توجه به بازتعریف جامعه نمادین و الگوی نظام اجتماعی و حکمرانی ایرانی در جامع‌التواریخ، سوانح‌الافکار رشیدی و رساله «اسؤله و اجوبه» صورت گرفت. وی در سوانح‌الافکار رشیدی از طریق نگارش ۵۳ مکتوب که شامل نصایح حکمی، اخلاقی و سیاسی راجع به عمران، آبادی، تجارت و اقتصاد می‌باشد، به حاکمان ایلخانی لزوم اداره صحیح مملکت بر اساس شیوه‌های ایرانی را تذکر می‌دهد (همدانی، ۱۳۵۸، ۲۸۲). وی همچنین در رساله اسؤله و اجوبه تعهد و علاقه خود را به انطباق‌سازی نمادین ایلخانان با ایرانیان به منصه ظهور رسانده است. به صورتی که اشعاری به زبان پهلوی ذکر کرده که حاکی از احاطه و علاقه او به فرهنگ و ادب باستانی ایران می‌باشد (همدانی،۱۳۷۱:۱۰۸، ۵۰۷). محققین معتقدند تلاش و تکاپوی رشیدالدین برای تبیین نظریه سلطنت ایرانی و مفهوم ایرانشهر در فرایند چالش با خلافت عباسی پدید آمد (الهیاری،۱۳۸۲: ۴۹). مورخان دوره ایلخانان برای تحقق جامعه‌نمادین ایرانی به تمجید و ستایش آن دسته از امیران و حاکمان ایلخانی می‌پردازند که مدافع سنت‌های ایرانی در شیوه حکمرانی شهرنشینی و یکجانشینی و مخالف شیوه چادرنشینی هستند (چهری، اکبر و سلیمانی‌یان مسلم،۱۴۰۰: ۲۵۸–۲۵۹). تا جایی که قزوینی در «آثارالبلاد و اخبارالعباد» در این باره می‌گوید «در خبر آمده که خدای تعالی وحی فرستاد بر داود علی نبینا و علیه‌السلام که نهی کند قوم را این که بد یاد کند عجم را که آنها معمور کرده‌اند دنیا را، وطن داده‌اند بنده‌ها مرا و بر احدی پوشید نیست که بلاد قدیمه و مدن عظیمه بیشتر مبینه و آباد کرده آنهاست» (قزوینی، ۱۳۷۱: ۳۰۵–۳۰۴). حمدالله مستوفی نیز به تقلید از فردوسی از ایران با عنوان «چو باغی است خرم» و «این کشور چون بهشت» یاد می‌کند (مستوفی،۱۳۷۷:۲۳۳)؛ و القاشانی در کتاب تاریخ اولجایتو از ایران با عنوان «بهشت آباد ایران که مغبوط پادشاهان بزرگ و محسود خسروان سترگ بود» نام می‌برد و از عنایت زرتشت به آبادانی و کشاورزی به نیکی یاد می‌کند و درباره اهمیت طاق‌کسری نیز چنین می‌نویسد: «بسیار نظرهای بزرگان و مردان خدای بر این طاق بی‌جفت آمده باشد به مدت هزار سال زانو برای آن نظرها می‌زنم» (القاشانی، ۱۳۸۴: ۲۹،۴۸،۸۷،۸۸). کاشانی، به تلاش مغولان برای بازسازی خرابی‌هایی که بار آورده بودند، می‌پردازد. از بازسازی‌هایی که در زمان اباقا صورت می‌گیرد (کاشانی، همان، ۳۹۱). به طور مثال بعد از سقوط بغداد هلاکوخان، به وزیرش ابن‌علقمی دستور بازسازی شهر را می‌دهد:

هلاکو چو سردار بغداد شد **** دگر باره بغداد آباد شد

(کاشانی، همان، ۳۵۲)

تکاپوی مفهوم‌سازی جامعه‌نمادین: (تقویت همبستگی و هویت ملی و بازتعریف جامعه‌نمادین ایرانی)

یکی از مؤلفه‌ها و انگاره‌های مهم مورخان دوره ایلخانی در بازتعریف نمادین ایرانی، توجه آگاهانه و عامدانه به مفهوم ایران و مفاخر آن بوده است تا جایی که بعضی از محققان تاریخ‌نگاری دوره ایلخانان را نوعی نوزایی تاریخ‌نگاری عصر باستان تلقی می‌کنند (فضلی‌نژاد،۱۳۹۴: ۱۷۶). افرادی مانند جوینی و رشیدالدین فضل الله تلاش کردند تا آنجا که می‌توانند به زبان و فرهنگ ایران خدمت کنند. وقتی که ارغون به دربار اروپائیان و پاپ به زبان مغولی نامه می‌نویسد و سفیری می‌فرستد، آن‌ها زبان مغولی را متوجه نمی‌شوند و از خان مغول می‌خواهند نامه را به یکی از زبان‌های زنده‌ی دنیا بنویسد. مغولان ناچار شدند به زبان فارسی بنویسند. ابتدا فرامین، دفترها و زبان دربار، به زبان مغولی و ترکی بوده است و بسیاری از دیوانیان در ابتدا برای آن که با مغولان ارتباط برقرار کنند ناچار به یادگیری زبان مغولی و ترکی بودند و اگر جوینی و دیگران این کار را نمی‌کردند نابود می‌شدند، زیرا با سلاح دشمن باید به جنگ دشمن رفت. آنان ناچار بودند برای بیان نظام عشیرتی، فرهنگ و سپاه از اصطلاحات مغولی- ترکی استفاده کنند (بیانی، ۱۳۸۲: ۲). تا جایی که مورخان ایرانی دوره ایلخانان از ایران با عناوینی همچون «ممالک ایران»، «پادشاهی ایران» و «ایران زمین» نام می‌بردند. به عنوان نمونه گرچه وصاف هدف اصلی خود را از نگارش تاریخ وصاف: «بدایع ترسل و علم معانی و سخن رانی و حکایت بالعرض» معرفی کرده است (شیرازی،۱۲۶۹ ق: ۵۹۲)؛ اما اهمیت تاریخ وی از این منظر مهم است که با اولویت قرار دادن به مفاخر ایران زمین و رویدادهای تاریخ ایران، چشم‌اندازی کلی از تکاپوی ایرانیان در مفهوم‌سازی جامعه‌نمادین ایرانی به دست می‌دهد. به صورتی که از غازان به عنوان «شهریار ایران» و «بیژن افکن آرش کسری صفت، صفدر داراب دل، بهمن رستم توان» نام می‌برد و اسلام آوردن او را با وصیت اردشیر بابکان در مورد پیوند دین و دولت در هم می‌آمیزد و فارس و شیراز را «زبده مسالک و ممالک ایران زمین» می‌داند و بارها از افتخارات فرهنگی این «ملک سلیمان» صحبت می‌کند (شیرازی،۱۲۶۹ ق:۱۴۷،۳۱۶، ۳۱۷،۳۲۳،۴۰۶). با توجه به اینکه اسلام آوردن غازان‌خان تحول بنیادی در موقعیت ایلخانان بوجود آورد. از این زمان به بعد ایلخانان یک سلسله ایرانی شدند و دیگر به دنبال کسب مشروعیت از خارج (قراقروم) نبودند، غازان کلاً از رسوم مغولی دست کشید و برخلاف مغولان برای خود جانشین انتخاب کرد، وی اولجایتو را به ولیعهدی خود انتخاب کرد و اولجایتو نیز ابوسعید را جانشین خود کرد. (لمبتون، ۱۳۷۲:۲۷۳) در این دوره مشاهده می‌شود که مورخانی همچون رشیدالدین فضل‌الله در کتاب تاریخ مبارک غازانی تا جایی پیش می‌روند

که غازان را با خصوصیات پیامبرانی مانند یوسف، موسی، عیسی و حضرت محمد (ص) تشبیه می‌کند و می‌نویسد: «هزار قرن بگردد زمانه تا آرد سلاله چو تو از طلب فکان بیرون، چون یوسف خوب روی و چون موسی نیکوخوی و چون عیسی باصباحت و چون محمد باملاحت ...»(همدانی، ۱۳۵۸: ۶)
خواجه رشیدالدین ظهور مغولان را برای اسلام مفید و اوج اسلام را در دوران غازان می‌داند: «قاعده‌ی تمکن اسلام ثابت و مستحکم گشت و تمام اقوام اویغور و مغول و آذرپرستان را در دایره‌ی اسلام آورد و بت‌خانه‌ها و معابد نامشروع را به کلی برانداخت و روی زمین از مشرکان و مخالفان دین پرداخت» (همدانی، ۱۳۷۴: ۲۱۵). القاشانی در مقدمه تاریخ اولجایتو از این سلطان تحت عنوان «زبده پادشاهان که در این عهد پادشاه ایران زمین که بیضه و واسطه اقالیم و خلاصه روی زمین» یاد می‌کند و مرتب او را با شاهان اساطیری مقایسه می‌کند و عصر او را احیای دوران فریدون و کیخسرو قلمداد می‌کند (القاشانی،۱۳۸۴: ۳-۲،۲۲۹). رشیدالدین بیشترین استفاده از نام ایران و مشتقات آن در کتاب جامع‌التواریخ داشته است. وی در این اثر مفهوم «ایران زمین» را به جای «ایران شهر ساسانی» و مترادف آن به کار برده است (همدانی،۱۳۳۸:۳۵- ۲۶). یکی دیگر از مورخان ایرانی در دوره ایلخانان که بیشتر تلاش خود را برای ذکر نام ایران و مفاخر آن به کار برده است، حمدالله مستوفی قزوینی می‌باشد. وی در ظفرنامه که تاریخی منظوم به سبک فردوسی است، در صدد معرفی جامعه‌نمادین ایرانی با استفاده از نام بردن از کارهای خیر مردمان ایران زمین است. در حقیقت مستوفی با سرایش ظفرنامه، کار فردوسی را در شاهنامه ادامه داده و حوادث تاریخ ایران و اسلام دقیق از همانجایی که شاهنامه خاتمه داده، پی می‌گیرد و تا زمان خود ادامه می‌دهد (آقاجری، فضلی‌نژاد،۱۳۸۸:۲-۱، ۱۰). مستوفی حتی در مقدمه تاریخ گزیده، کتاب «شهنامه فردوسی» را یکی از منابع خود معرفی می‌کند (مستوفی،۱۳۶۴: ۷). در حقیقت متون تاریخی و ادبی در دوره ایلخانی از طریق معرفی مفاخر فرهنگی و آثار تمدنی و زبان و ادب فارسی به تقویت همبستگی و هویت ملی و بازتعریف جامعه‌نمادین ایرانی می‌پرداختند (زرین‌کمر، محسنی،۱۳۹۷: ۳؛ الهیاری، فریدون و اعلامی زاوه، ۱۳۹۳: ۴۴).

تطبیق مفهوم فره ایزدی با موضوع حق الهی پادشاهی

یکی از ویژگی‌های جامعه‌نمادین ایران باستان، اندیشه فره ایزدی است که در تاریخ‌نگاری دوره ایلخانی با عناوین «تأیید الهی پادشاه، موهبتی ازلی، عطیتی الهی، حق وراثت و جانشینی» بازتعریف شده است. به عنوان نمونه القاشانی به تطبیق این اندیشه با غازان، اولجایتو و ابوسعید پرداخته و از چنگیر با عنوان «شاه شاهان» نام می‌برد (القاشانی، ۱۳۸۴: ۱۸). رشیدالدین همدانی در آثار مختلف خود، از جمله در رساله «اثبات اشرفیت عقلا از علما»، «بیان الحقایق» و رساله «اسؤله و اجوبه

رشیدی» مسئله فره ایزدی را از منظر ایرانی- اسلامی توضیح و تفسیر داده است. وی در رساله «اثبات اشرفیت عقلا از علما» هچون سیاست‌نامه نویسان ایرانی، به تفسیری شاهانه یا به گفته خود «شهنشاهانه» از آیه «یا ایها الذین آمنو اطیعو الله و اطیعو الرسول و اولی المر منکم» به دست می‌دهد و اعتقاد دارد که خداوند حاکمیت را در سه مرحله الوهیت، نبوت و سلطنت منحصر کرده که منظور از سلطنت، منحصراً پادشاه می‌باشد. به نظر وی اینکه پادشاه، جائر و ظالم یا عالم و عادل باشد چندان تفاوتی در اساس و ضرورت اطاعت کردن ایجاد نمی‌کند و این از نشانه‌های پادشاهی است (همدانی،۱۳۷۱:۴۱۷-۴۱۶). رشیدالدین، فره ایزدی را از مصادیق سنت‌های الهی می‌داند که موجب حاکم شدن پادشاه ظالم یا عادل بر مردمان می‌شود. رشیدالدین برای توجیه نظرش به ذکر روایت ایرانی از پیامبر اسلام (ص) که فرمود «من در زمان پادشاهی عادل متولد شدم» می‌پردازد و به ابراز افتخار پیامبر به این تقارن اشاره می‌کند (همدانی، ۱۳۷۱:۴۱۸) رشیدالدین در ادامه می‌گوید: «اینکه در گذشته، پادشاهانی را که به مؤید به تأیید الهی بوده‌اند، دارای جام گیتی‌نما تصور می‌کردند، بدین سبب بوده که آنها سه عنصر تأیید الهی، عدالت ورزی و خردمندی را به صورت توأم داشته‌اند، بنابراین ضمیر آنها همچون آیینه‌ای تصور شده که اشیاء در آن منعکس می‌شده و از روی عقل ادراکی متوجه ماهیت اشیاء می‌شدند» (همدانی، ۱۳۷۱:۴۱۸)

رشیدالدین همدانی نیز در جامع‌التواریخ به تفصیل به موضوع حق الهی سلطنت می‌پردازد و شکست بایدو از غازان را به دلیل عدم استحقاق بایدو در مسئله حاکمیت می‌داند و می‌نویسد: «از سر غرور و پندار تصور کرده که رتبت سروری و درجت خسروی بی استیهال و استحقاق و هدایت و ارشاد به مجرد کوشش و اجتهاد می‌توان یافت و این مقدار نمی‌دانند که منصب پادشاهی موهبتی ازلی و عطیتی الهی است و تا همای سعادت سرمدی بر فرق مستعدی سایه نیفکند به استحقاق و استیهال سروری قیام نتوان نمود، چه بزرگان آورده‌اند که اگر کلاه دولت از آسمان بیاید، جز بر سر صاحب دولتی و مقبلی نیاید» (همدانی،۱۳۳۸:۹۱۵). رشیدالدین دلیل حمایت خود از فره ایزدی را این گونه شرح می‌دهد که «اگر سعادت به جلادت حاصل شدی و ریاست به کیاست دست دادی، هر زور آوری دستور کشوری و هر کاردانی صاحب دیوانی بودی»، زیرا «شاهی و مال و عزت و جاه، جز به تأیید آسمانی نیست» (همدانی،۱۹۴۰ م: ۲۱۰). رشیدالدین توصیف مشخصی از اصل وراثت و شایستگی جانشینی را در جریان نبرد مرج‌الراهط، زمانی که مردم دمشق نزد غازان آمده بودند، می‌دهد و چنین می‌نویسد: «پادشاه اسلام از ایشان پرسید که من کیستم، به اتفاق آواز برآوردند که شاه غازان بن غازان...بن چنگیزخان. بعد از آن (غازان) پرسید ناصر را پدر کیست؟ گفتند الفی. گفت الفی را پدر که

بود؟ همه فروماندند و همگنان را معلوم شد که سلطنت آن قوم اتفاقی است نه استحقاقی و تمامت بنده اروغ نامدار جد پادشاه اسلامند» (همدانی، ۱۹۴۰ م: ۱۲۸).

موقعیت جغرافیایی و ذهنیت تاریخی ایرانیان در بازتعریف جامعه نمادین

تصور جامعه‌نمادین ایرانی بدون توجه و عنایت به مرزهای جغرافیایی غیر ممکن خواهد بود و این موضوعی بود که مورخان ایرانی دوره ایلخانان به خوبی به اهمیت آن وقوف داشتند؛ زیرا می‌دانستند جامعه نمادین ایرانی جدا از اینکه ریشه در واقعیت تاریخ اسطوره‌ای و باستانی ایرانی دارد، دارای حدود و ثغور معین است و در خلاء تحقق پیدا نمی‌کند (فضلی‌نژاد، ۱۳۹۲: ۱۴۹). جدا از آن کشته شدن بازرگانان ایرانی در اترار توسط غایرخان و حمله مغولان به خوارزم و مأموریت هولاکو برای تصرف سرزمین‌های آن سوی جیحون، ذهنیت تاریخی ایرانی‌ها در مورد مناقشات ایران و توران بر سر جیحون را تداعی می‌کرد. به همین جهت مورخان دوره ایلخانی از جمله بیضاوی، رشیدالدین همدانی، شهاب‌الدین شیرازی، مستوفی قزوینی، محمد شبانکاره‌ای و ابوسلیمان بناکتی ثغور جغرافیایی ایران را واقع در حد فاصل جیحون، خجند و فرات یا جیحون و نیل ذکر کرده‌اند. به عنوان نمونه بیضاوی با نشان دادن حدود ایران در دوره ایلخانان، ...«سلسله حکام و ملوک ایران زمین که طول آن از فرات است تا به جیحون، بلکه از دیار عرب تا حدود خجند» (بیضاوی، ۱۳۸۲: ۲) درصدد بازتعریف جامعه نمادین ایرانی در دوره ایلخانان می‌باشد. رشیدالدین همدانی نیز در آثار خود، بارها قلمرو فرمانروایی ایلخانان را ایران زمین نامیده و محدوده ایران را از جیحون تا مصر و نیل معرفی کرده است و همه جا از جیحون تا نیل را به عنوان ممالک ایران نام می‌برد و چنین می‌نویسد: «مملکت ایران از سر حد آب آمویه تا منتهای روم و جدول دریای سند و اقاصی دیار مصر و حکومت ارمنیه کبری و ارمنیه صغری و دیار ربیعه تا ولایت بالجمان و قلعه اونیک....» (همدانی،۱۳۷۱: ۱۲۸). در این دوره نیز بر تقسیم جهان بر اساس میراث فریدون پیشدادی و قرار گیری ایران در میانه جهان تأکید شده است. به گونه‌ای که تاریخ وصاف درباره موقعیت جغرافیایی ایران در دوره اولجایتو این چنین می‌نویسد: «اینک عامه ممالک محروس از مبتداء جیحون تا خطه مغرب طولاً و از خطه اورال تا لب دریای قلزم عرضاً چون عروسی با کمال جمال در نظر حریف عدل جلوه ناز می‌کند.» (شیرازی، ۱۲۶۹ ق:۲۴۷). القاشانی مرزهای جغرافیایی ایران را از «کنار فرات تا نهایت جیحون» نام می‌برد (القاشانی،۱۳۸۴:۹۷-۹۶). بهترین اشاره به مرزهای جغرافیایی جامعه نمادین ایرانی در آثار حمدالله مستوفی صورت گرفته است. وی در نزهه‌القلوب به خوبی، احساس قلبی و ذهنیت مشترک ایرانی‌ها را فهم و درک نموده و به بازتفسیر ایران فریدونی پرداخته است، به صورتی که هدف خود را از نگارش این کتاب، توصیف جغرافیایی حدود و ثغور ایران زمین و اینکه، چون در زبان فارسی

کتابی در علم احوال بقاع و اماکن جغرافیا تألیف نشده است و غالباً این گونه کتب به زبان عربی نوشته شده، او کتابی به زبان فارسی تألیف کرده است. وی همچنین در ذکر بلاد عراق عرب، «عراق عرب را دل ایران شهر» خوانده است (مستوفی،۱۳۸۱:۳۱-۳۰، ۲۹) وی ضمن اشاره به تقسیم بندی هفت‌گانه جهان توسط شریف ادریسی و قرار گفتن ایران در میانه این تقسیم بندی چنین نتیجه می‌گیرد که در هر صورت ایران در «میانه جهان و خلاصه سرزمین‌های اطراف» است (مستوفی،۱۳۸۱ :۵۵،۵۷). می‌توان افزود چنین ترسیم بندی از مرزهای جغرافیایی ایران زمین، برخاسته از ذهنیت ایرانیان و در رأس آنها مورخان و دیوانسالاران ایرانی از خاطره جمعی خود نسبت به عصر اساطیری و حماسی و واقعیات تاریخی ایران باستان به عنوان بهترین دوره تحقق عینی جامعه نمادین ایرانی می‌باشد.

نتایج پژوهش

بررسی ها نشان داد، اهمیت تاریخ‌نگاری فارسی به عنوان یکی از عناصر مهم تشکیل دهنده‌ی هویت ایرانی از آنجاست که طی قرن‌های بخش زیادی از متون ادبی و تاریخی به این زبان نوشته شده و حامل میراث فرهنگ ایرانی به سرزمین‌های پیرامون بوده است؛ اما آنچه موجب هویت‌ساز شدن زبان فارسی بر اساس متون تاریخ‌نگارانه گردیده، آن بخش عظیمی از میراث باستانی و اندیشه‌ی سیاسی ایرانیان می‌باشد که تاریخ‌نگاری آن را در خود جای داده است. یافتن شباهت بین رخدادهای تاریخی دوره مغولان و ایلخانان با تاریخ ایران باستان و تلاش برای بازتعریف این شباهت‌ها تنها از قوه خلاقه و فعال مورخان و نویسندگان ایرانی بر می‌آمد. علل و عوامل زیادی در کنار هم قرار گرفته و توجه به هویت ایرانی و بازشناسی مفهوم آن را موجب گردید بخشی از این عوامل را در نقش مغولان و ماهیت هجوم ویران‌گر آنها می‌توان ارزیابی کرد؛ یعنی تلاش اولیه‌ی مغولان برای نابودی دستاوردهای عینی و جهانِ بیرونی ایرانیان که صرف نظر از پیامدهای هولناک و خسارت‌های جبران ناپذیر آن، نخبگان فرهنگی ایران را در ورود به دنیای ذهنی و جهانِ درونی یاری رساند که حاصل آن خلق آثار ادبی و تاریخی ماندگار در عرصه‌ی دفاع ازهویت ایرانی و بازشناسی آن بود. از آنجا که هویت از دل جامعه بر می‌خیزد، لذا فرهنگ هر جامعه، خمیر مایه‌ی لایه‌های هویتی یک اجتماع قرار می‌گیرد. افراد یک جامعه برای تعریف خود در برابر دیگری بر پایه میراث معنوی و مادی خود که شامل مناسک، آداب، آئین، برداشت‌های ذهنی، افسانه‌ها، اسطوره‌ها، زبان، قومیت، خاطرات مشترک و غیره است، خود را باز می‌شناسانند. تداوم این مجموعه که ذیل میراث‌فرهنگی قرار می‌گیرد همواره برای ایرانیان با پیشینه کهن تاریخی یادآور جمعی و موجبات

همگرایی بیشتر آنان بوده است. در این میان تکاپو و تلاش مورخان ایرانی از جمله عطاملک جوینی، شرف‌الدین شیرازی، رشیدالدین همدانی، قاضی بیضاوی، محمد شبانکاره‌ای و حمدالله مستوفی منحصر به فرد بوده است. در نگاه آنها، ایرانی‌ها در دوره حماسی و باستانی دارای جامعه‌ای نمادین بودند که مبتنی بر رویکردها و مؤلفه‌هایی همچون غیریت‌سازی از بیگانگان، شیوه حکمرانی صحیح، فره ایزدی و مرزهای جغرافیایی مشخص بوده است. از آنجا که در دوره‌ی ایران باستان و دوره‌ی اسلامی این غیریت‌سازی و بیگانه‌شناسی به صورت‌ها و عناوین دیگر همچنان یکی از اساسی‌ترین کارکردهای مفهوم سیاسی ایرانیان گردید یکی از کارویژه‌های مورخان به عنوان نگاهبان هویت و اندیشه‌ی ایرانی، در برابر هجوم نیروهای غیر خودی است. در واقع غیریت سازی» که توسط مورخان ایرانی دوره مورد پژوهش تولید شده است. از جمله مفاهیم سیاسی هویت بخشی می‌باشند که می‌تواند به تکامل مفهوم هویت بیانجامد و ایرانیان این امر را در روایت‌سازی از تقسیم جهان به شکل پایدار در فرهنگ خود قرار دادند. به همین جهت با استفاده از رویکردهایی چون جابجایی مفهوم سازه قدرت سیاسی (معرفی تاریخ دارالسلام ذیل تاریخ ایران)، غیریت‌سازی مغولان و تشبیه‌سازی هجوم آنها به هجوم توران و ترکان به ایران زمین و سپس تطبیق‌سازی ایلخانان با حاکمان و پادشاهان اساطیری و باستانی ایران زمین و مؤلفه‌هایی همچون شیوه حکمرانی صحیح ایرانی، عدالت، حق الهی سلطنت، بیان و زبان حماسی همچون فردوسی در توصیف نبردهای ایرانیان با مغولان اولیه، ممالیک مصر و خانات جغتای و دشت قبچاق، مفاخر فرهنگی، موقعیت ایران در میانه جهان و مرزهای جغرافیایی از جیحون و خجند تا فرات و نیل، به بازتعریف جامعه نمادین ایرانی در دوره ایلخانان و بیان علت وجودی مملکت ایران پرداختند. از سوی دیگر رویکرد حاکمان و عمل سیاسی، از قبیل به کارگیری دولتمردان و نخبگان فرهنگی ایرانی در دستگاه و دیوان موجب گردید که در این دوره نقش ارزشمند ایرانیان نمود و بروز ارزشمندی بیابد. بی‌تردید نقش ماندگار کسانی مانند عطاملک جوینی، شرف‌الدین شیرازی، رشیدالدین همدانی، قاضی بیضاوی، محمد شبانکاره‌ای و حمدالله مستوفی، در آن دوره پرآشوب در بازیابی هویت ایرانی آشکار است.

منابع و مطالعات

-آریان‌فر، حمیدرضا، (۱۴۰۲)«*بازآفرینی فضایل شاهی سیاستنامهٔ خواجه نظام‌الملک در آثار تاریخ‌نویسان عصر صفوی (۹۰۷-۱۱۳۶ق.)*»، مجله پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام ، دوره ۱۷، شماره ۳۳ – شماره پیاپی ۳۳،صص ۱-۲۴.

-آقاجری، سید هاشم؛ فضلی‌نژاد، احمد (۱۳۸۸)، *«بازیابی مفهوم ایران زمین در آثار و آراء حمدالله مستوفی قزوینی»*، فصلنامه تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، دوره جدید، ش ۱، پیاپی ۷۶، فروردین، صص ۱-۲۷.

-آقسرایی، محمود بن محمد (۱۳۶۲)، مسامره الاخبار و مسایره الاخیار یا تاریخ سلاجقه، به اهتمام و تصحیح عثمان توران، تهران، اساطیر.

-احمدی، حمید (۱۳۸۸)؛ بنیادهای هویت ملّی ایرانی چارچوب نظری هویت ملّی شهروند محور، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

-اندرسون، بندیکت ریچارد ائگورمن (۱۳۹۳)، جماعت های تصوری، ترجمه محمد محمدی، تهران، رخداد نو.

-بیانی، شیرین (۱۳۶۷)، دین و دولت در ایران عهد مغول، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

-بیرونی، ابوریحان، (۱۳۶۳)، آثارالباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران: امیرکبیر.

-بیضاوی، عبدالله بن عمر (۱۳۸۲)، نظام التواریخ، به کوشش میرهاشم محدث، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

-بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، (۲۵۳۶)، *تاریخ بیهقی*، تصحیح علی‌اکبر فیاض، انتشارات مهتاب: تهران.

–پطروشفسکی، ایلیا پاولویچ؛ ارانسکی، ای.ام (۱۳۵۹)، *ایران شناسی در شوروی*، ترجمه یعقوب آژند، تهران، نیلوفر.

–جوینی، عطاملک (۱۳۷۵)، *تاریخ جهانشگای جوینی*، به تصحیح محمد قزوینی، تهران، دنیای کتاب.

–چهری اکبر و مسلم سلیمانی یان، (آبان ۱۴۰۰) *«بررسی جایگاه مولفه‌های هویت‌بخش و مشروعیت‌ساز بر پایه سنت‌های ایرانی و اسلامی در اندیشه کمال‌الدین‌عبدالرزاق سمرقندی»*، مجله پژوهش های تاریخی ایران و اسلام، دوره ۱۵، شماره ۲۹ – شماره پیاپی ۲۹ صص ۲۴۰–۲۷۰.

–زرین کمر، رضا؛ محسنی، مرتضی (۱۳۹۷)، *«هویت ایرانی در متون ادب- تاریخی عصر ایلخانی»*، فصلنامه مطالعات ملی، دوره ۱۹، ش ۷۵، مهرماه، صص ۲۲-۳.

–شبانکاره‌ای محمد بن علی (۱۳۷۶)، *مجمع‌الانساب*، به تصحیح میر هاشم محدث، تهران، امیرکبیر.

–شمس، اسماعیل؛ سهراب یزدانی (۱۳۸۴)*«بررسی مفهوم ایران زمین و نقش آن در علت وجودیدولت- ملت در ایران»*، فصلنامه مدرس علوم انسانی، دوره ۹، شماره ۱، صص ۷۷-۹۶.

–شیرازی، شرف‌الدین (۱۲۶۹ ق)، *وصاف‌الحضره، تجزیه‌الامصار و تزجیه‌الاعصار*، به اهتمام محمد مهدی اصفهانی، تهران، گستره.

–طباطبائی، جواد (۱۳۸۴)، *تأملی درباره ایران، دیباچه ای بر نظریه انحطاط ایران*، تهران، نگاه معاصر.
––غزالی، امام محمد، (۱۳۱۷)، *نصیحه‌الملوک*، با مقدمه و تصحیح جلال همایی، تهران: چاپخانۀ مجلس
–فضلی‌نژاد، احمد (۱۳۹۲)، «*بازنمایی سیمای کیانیان در تاریخ نگاری و حماسه سرایی دوره ی ایلخانان*»، فصلنامه تاریخ نگری و تاریخ نگاری، سال ۲۳، ش ۱۲، پاییز و زمستان، صص ۱۷۹–۱۴۹.
–فضلی‌نژاد، احمد (۱۳۹۳)، «*ایران زمین در تاریخ‌نگاری ایلخانان و ممالیک*»، مجله پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، ش ۱۵، پاییز و زمستان، صص ۱۹۰–۱۷۱.
–القاشانی، ابوالقاسم (۱۳۸۴)، *تاریخ اولجایتو*، به اهتمام مهین همبلی، تهران، علمی و فرهنگی.
–قزوینی رازی، عبدالجلیل (۱۳۳۱)، *کتاب‌النقض (بعض مثالب النواصب فی نقض بعضی فضائح الروافض)*، مقدمه و تصحیح جلال‌الدین ارموی، تهران، بی‌نا.
–قزوینی، زکریا بن محمد (۱۳۷۱)، *آثار البلاد و اخبار البلاد*، ترجمه محمد مراد بن عبدالرحمان، تصحیح محمد شاهمرادی، تهران، دانشگاه تهران.
–قلقشندی، احمد بن علی (۱۳۸۱)، *صبح‌الاعشی فی صناعه الانشاء*، ترجمه محجوب زویری، تهران، نشر اداره وزارت امور خارجه.
–گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک، (۱۳۶۳)، *زین‌الأخبار (تاریخ گردیزی)*، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
–گروسه، رنه (۱۳۶۵)، *امپراطوری صحرانوردان*، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران، علمی و فرهنگی.
–لمبتون، آن، (۱۳۷۲)، *تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران*، ترجمه یعقوب آژند، تهران، نشر نی.
–اللهیاری، فریدون و زهرا اعلامی‌زواره (پاییز و زمستان ۱۳۹۳)، «*بررسی مشروعیت تیموریان (۹۱۲–۷۷۱ ق.) بر پایه سنت‌های قبیله‌ای و مغولی*»، پژوهش های تاریخی ایران و اسلام، ش ۱۵، صص ۶۲–۴۳.
–مجتهد زاده، پیروز (۱۳۸۱)، *جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی*، تهران، سمت.
–مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴)، *تاریخ گزیده*، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر.
–مستوفی، حمدالله (۱۳۷۷)، *ظفرنامه*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
–مستوفی، حمدالله (۱۳۸۱)، *نزهت‌القلوب*، حواشی و تعلیقات محمد دبیر سیاقی، قزوین، حدیث امروز.
–ملویل، چارلز (۱۳۸۷)، «*از آدم تا اباقا، برقراری ترتیب تازه در تاریخ توسط قاضی بیضاوی*»، ترجمه محمدرضا طهماسبی، مجله آینه میراث، دوره جدید، سال ششم، ضمیمه چهاردهم، صص ۲۵–۳.

–ملویل، چارلز (۱۳۹۳)، *«تاریخ‌نگاری در دوره مغول»*، نشریه پیام بهارستان، د ۲، س ۷، ش ۲۴، پاییز و زمستان، صص ۲۲۰–۲۰۶.
–میرحیدر، دره (۱۳۷۲)، *مبانی جغرافیای سیاسی*، تهران، سمت.
–همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۷۱)، *اسئله و اجوبه رشیدی*، به کوشش رضا شعبانی، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
–همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۹۴۰ م)، *تاریخ مبارک غازانی*، به سعی و اهتمام کارل یان، انگلستان، لندن، انتشارات استفن اوستین.
–همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۳۸)، *جامع‌التواریخ*، به کوشش بهمن کریمی، تهران، اقبال.
–همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۵۸)، *سوانح‌الافکار رشیدی (مکاتبات رشیدی)*، ترجمه محمد تقی دانش پژوه، تهران، کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد.
–الهیاری، فریدون (۱۳۸۲)، *«بازنمایی مفهوم ایران در جامع التواریخ رشیدالدین فضل‌الله همدانی»*، فصلنامه مطالعات ملی، دوره ۴، ش ۱۵.
–یزدی، معین‌الدین (۱۳۲۶)، *مواهب الهی در تاریخ آل‌مظفر*، به تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، تهران، اقبال.